

دعای روز دهم

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ وَ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْفَائِزِينَ لَدَيْكَ وَ
اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُقْرَبِينَ إِلَيْكَ بِإِحْسَانِكَ يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ:

ای خدا! مرا در این روز از آنان که بر تو توکل کنند و نزد تو فوز و سعادت یابند، قرار ده و مرا از آنان که مقربان درگاه تو باشند، قرار ده. به حق احسانت ای منتهای آرزوی طالبین.

ترجمه منظوم دعا

یا عظیم الخیر ذوالبطش الشدید	یا اله الخلق ای حیّ مجید
در توکل چون جبل باشم سدید	این چنین فرما که با قلب و زبان
ننگرم جز بر تو ای ربّ حمید	هم ببوشم چشم از خلق زمان
چون که هستی صاحب الفعل الرشید	کارها را بر تو سازم واگذار
جز تو ای دانا به احوال عبید	می‌ندانم کس موثر در وجود
در زمان برزخ و یوم الوعید	در عداد رستگارانم شمار
این تطف نیست از مولا بعید	گرچه جزء فائزین باشم، خوشم
در صف خوبان کنی ما را پدید	هم نشانی در بساط اهل قرب
عند اهل القرب فی قصر مشید	در مکان اهل عزت جا دهی
ای که هستی مقصد شخص سعید	حق احسان تو بر عالم تمام

فقره اول دعا

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ:

خدایا! من را در ماه رمضان از کسانی قرار ده که اهل توکل به تو هستند. [به گونه‌ای که چشمم به دست این و آن نباشد].

معنای توکل

در معنای توکل، مرحوم علامه طباطبایی چنین گفته است:

«معنای توکل این است که تأثیر امور را به خدای تعالی ارجاع دهی و تنها او را مؤثر بدانی». در جای دیگری می‌نویسد: «توکل آن است که بنده خدا، پروردگار خود را وکیل خود می‌گیرد تا هر تصرفی را خواست، در امور او بکند»^۱ و باز در جای دیگر در معنای توکل می‌گوید: «توکل بر خدا، به معنای اعتماد بر او و اطمینان به او، در امری از امور است»^۲.

انسان با ایمان باید در امور گوناگون به خداوند توکل و اعتماد کند و در حقیقت او را وکیل خود قرار دهد و معتقد باشد که خداوند خیر او را می‌خواهد. پس من کارم را به او واگذار می‌کنم که وکیل من است تا هرطور خودش صلاح می‌داند، عمل کند و من به هر چه او کند، راضی و خرسندم.

اما از این نکته مهم نباید غافل شد که توکل هنگامی معنا پیدا می‌کند که ما وظیفه و عمل صحیح خویش را انجام داده باشیم و پس از آن توکل کنیم، نه اینکه مانند آن مرد در زمان رسول خدا ﷺ باشد که می‌خواست با توکل به خدا، شترش را نبندد و آن را رها سازد؛ اما پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: ابتدا شترت را ببند و سپس توکل کن.^۳

۱. المیزان؛ ج ۱۷، ص ۵۰۷.

۲. همان؛ ج ۱۱، ص ۲۹۶.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید؛ ج ۱۱، ص ۲۰۱.

أَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ جِبْرِئِيلَ مَا التَّوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَقَالَ الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ مَا التَّوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

پیامبر ﷺ از جبرئیل سؤال کردند: توکل بر خدای عزوجل چیست؟ جبرئیل عرض کرد: ^۱ علم داشتن به اینکه مخلوق، نه زبانی می‌رساند و نه سودی می‌بخشد، نه می‌دهد و نه باز می‌دارد و به کار گرفتن یأس از خلق [یعنی آن یأس باطنی "ناامیدی" را که نسبت به مردم دارد، در عمل و خارج نشان دهد]؛ پس هرگاه بنده چنان باشد، برای احدی غیر از خدا کار نمی‌کند و جز خدا به چیزی امید ندارد و از غیر او ترسی ندارد و در احدی غیر از خدا طمع ندارد؛ این همان توکل است.

در حدیث آمده است: هر که را سه چیز دادند، سه چیز را از او نگرفتند:^۲

۱. کسی را که توفیق دعا دادند، اجابت هم دادند.
 ۲. کسی را که توفیق شکر دادند، زیادی نعمت هم به او دادند.
 ۳. کسی را که توفیق توکل عطا کردند، امر او را هم کفایت کردند.
- زیرا خداوند فرمود: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ».^۳

آثار و فواید توکل در آیات و روایات

۱. قطعاً خداوند متوکلین را دوست دارد و به کمک‌شان می‌شتابد:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۴

به راستی که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.

۱. میزان الحکمه؛ ج ۱۰، ص ۶۷۶.

۲. بحار الانوار؛ ترجمه جلد ۶۷ و ۶۸، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. طلاق: ۳.

۴. آل عمران: ۱۵۹.

۲. کسی که بر خداوند توکل کند، روزی اش از جایی که امید ندارد، به او می‌رسد:

«وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۱

و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد و هرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند.

۳. فقط باید به خداوند توکل کرد، نه هیچ کس دیگر؛ چون فقط اوست که ما را کفایت می‌کند، نه کس دیگر:

«قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۲

بگو: خدا مرا کافی است و همه متوکلان تنها بر او توکل می‌کنند.

۴. وقتی در کارها به مشکلات برخورد کنیم، توکل باعث می‌شود از ادامه راه ناامید نگردیم.

۵. کسی که احساس کند بر کسی توکل کرده که همه کاره عالم است، دیگر ترس به دلش راه پیدا نمی‌کند و در برابر مشکلات با شجاعت رفتار می‌کند.

توکل در احادیث و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام نماد قدرتی برای متوکل است.

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۳ هر

کس دوست دارد قوی‌ترین مردم باشد، پس باید بر خدا توکل کند.

۶. فرد متوکل به دلیل تکیه‌داشتن به تکیه‌گاه مطمئن و همیشگی، پیوسته دارای اطمینان و آرامش قلبی است.

امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

«مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَأُغْلَبَ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَأُيْهِزَمَ»^۱ هرکس بر خدا توکل

کند، مغلوب نمی‌گردد و هرکس به خدا چنگ زند، شکست خورده نمی‌باشد.

۱. طلاق: ۳.

۲. زمر: ۳۸.

۳. میزان الحکمه؛ ج ۱۰، ص ۶۸۱.

آیا توکل، موجب ترک عمل و سستی در کار است؟

گروهی از اصحاب پیامبر، چون آیه مبارکه:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱

هرکس از خدا پروا کند، خدا برای او راه چاره می‌گشاید و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.

نازل شد، در خانه نشستند و به عبادت روی آوردند. پیامبر از آنان پرسید: چه چیزی شما را به این کار واداشت؟ گفتند: چون روزی ما تکفل شد، به عبادت روی آوردیم. ایشان فرمودند: کسی که این‌گونه عمل کند، دعایش مستجاب نمی‌شود. بر شماست که به طلب روزی برآیید.^۲

یک داستان زیبا از توکل

حاتم اصم یکی از زهاد عصر خویش بود مردی بود فقیر و عائله‌دار که به سختی زندگی خود را اداره می‌کرد؛ اما اعتقاد فوق‌العاده‌ای به خدا داشت. شبی با دوستانش نشسته بود، صحبت از حج و زیارت خانه خدا به میان آمد. شوق زیارت به دلش افتاد. به منزلش مراجعت کرد و به اهل و عیالش گفت: اگر شما با من موافقت کنید که به زیارت خانه خدا بروم، برای شما دعا خواهم کرد. عیالش گفت: تو با این حال فقر و تنگدستی و این عائله زیاد کجا می‌خواهی بروی؟ زیارت بیت‌الله الحرام، بر کسی واجب است که غنی و ثروتمند باشد. بچه‌ها هم گفتار مادر را تصدیق نمودند، جز دختر کوچکش که شیرین زبانی کرده و گفت: چه می‌شود اگر شما به پدرم اجازه دهید؟ بگذارید هر کجا می‌خواهد، برود. روزی‌دهنده ما، خداست و پدر وسیله روزی ماست. خدای متعال قدرت دارد روزی را به وسیله دیگری به ما برساند. از گفتار این دخترک، همه متذکر شده، او را تصدیق کردند و اجازه دادند پدرشان به خانه خدا برود. حاتم مسرور و خوشحال شد و اسباب سفر را فراهم و با

۱. همان.

۲. طلاق: ۲ - ۳.

۳. پیشین؛ ص ۶۸۷.

کاروان حج حرکت کرد. از آن طرف همسایگان به منزل او آمدند، زبان به ملامت گشوده و گفتند: چرا با این فقر و تهی‌دستی، گذاشتید پدرتان به سفر برود؟ چند ماه این سفر طول خواهد کشید و شما از کجا مخارج زندگی را تأمین خواهید نمود؟ همه بچه‌ها بار گناه را به دوش دخترک بیچاره انداخته و او را ملامت می‌کردند که اگر تو سخن نگفته بودی و زبانت را کنترل می‌کردی، ما اجازه نمی‌دادیم پدر به مسافرت برود. دختر متأثر شد و اشک‌هایش جاری گردید. پس سر به سوی آسمان بلند کرد و دست‌ها را به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! اینان به فضل و کرمات عادت کرده‌اند و از خوان نعمت تو برخوردار بوده‌اند؛ تو آنها را ضایع مگردان و مرا هم در نزد آنها شرمنده مکن.

در حالی که آنها متحیر نشسته بودند و فکر می‌کردند از چه راهی آب و طعام به دست آورند، اتفاقاً حاکم شهر از شکار بر می‌گشت، تشنگی بر او غلبه کرده بود. جمعی از همراهان را به در منزل حاتم فرستاد تا آب بیاورند. آنها در خانه را کوبیدند، زن حاتم پشت در آمد، پرسید چکار دارید؟ گفتند: امیر پشت در منزل ایستاده و از شما مقداری آب می‌خواهد. زن بهت‌زده به آسمان نگاه کرد و گفت: پروردگارا! دیشب گرسنه به سر بردیم و امروز امیر به ما محتاج شده و از ما آب می‌طلبد. زن ظرفی را پر از آب کرده، نزد امیر آورد و از سفالین بودن ظرف عذرخواهی نمود. امیر از همراهان پرسید:

اینجا منزل کیست؟ گفتند: منزل حاتم اصم که یکی از زهاد این شهر است. شنیده‌ایم او به سفر خانه خدا رفته و خانواده‌اش به سختی زندگی می‌کنند. امیر گفت: ما به اینها زحمت دادیم و از آنها آب خواستیم. از مروت و مردانگی دور است که امثال ما به این مردم مستمند و ضعیف زحمت دهند و بار خود را به دوش آنها بگذارند.

امیر این را گفت و کمر بند زرین خود را باز کرده، به داخل منزل افکند و به همراهان خویش گفت: کسی که مرا دوست دارد، کمر بند خود را به داخل منزل بیندازد. همه همراهان کمر بندهای زرین را باز کرده و به داخل منزل افکندند. وقتی که خواستند برگردند، امیر گفت: درود خدا بر شما خانواده باد! الان وزیر من قیمت کمر بندها را برای شما می‌آورد و آنها را می‌برد. خدا حافظی کرده و رفتند. چند لحظه ای طول نکشید که وزیر برگشت و پول کمر بندها را آورد و آنها را تحویل گرفت.

چون دخترک این جریان را مشاهده کرد، به گریه افتاد. از او پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ تو باید خوشحال باشی؛ زیرا خدای متعال به لطف خود، به ما وسعت داده است. دختر گفت: گریه‌ام برای آن است که دیشب گرسنه سر بر بالش گذاردیم و امروز مخلوقی به سوی ما نظر انداخت و ما را بی‌نیاز ساخت. پس هرگاه خدای مهربان به سوی ما نظر افکند، لحظه‌ای ما را به خود وا نخواهد گذارد. سپس برای پدرش دعا کرد: پروردگارا! همچنان که به ما نظر رحمت فرمودی و کار ما را اصلاح نمودی، نظری به سوی پدر ما کن و کار او را اصلاح فرما. خدای کریم به رحمت خویش، دعای دختر را در حق پدر مستجاب کرد. هنگامی که پدر او در میان قافله حرکت می‌کرد، کسی از او فقیرتر نبود؛ زیرا نه مرکبی داشت که بر آن سوار شود و نه توشه‌ی درستی؛ البته کسانی که او را می‌شناختند، گاهی کمک مختصری به او می‌کردند. اتفاقاً شبی امیر حاجی‌ها، به دل درد شدیدی مبتلا شد که طبیب از معالجه‌اش عاجز گردید. امیر گفت: آیا کسی در میان قافله هست که اهل عبادت باشد و برای من دعا کند؟ گفتند: بله، حاتم اصم! همان پیرمرد زاهد، همراه ماست.

امیر گفت: او را هرچه زودتر حاضر کنید. غلامان دویدند و او را نزد امیر آوردند. حاتم سلام کرد و کنار بسترش نشست و دعا کرد. از برکت دعایش، امیر بهبود یافت و از این نظر مورد توجه و علاقه او قرار گرفت. دستور داد تا مرکبی برای سواری او آماده کنند و مخارجش هم در رفتن و برگشتن با امیر باشد. حاتم تشکر کرد و آن شب هنگام خواب در بستر با خدای خود مناجات کرد و به خواب رفت. در عالم خواب، هانفی به او گفت: ای حاتم! کسی که کارهای خویش را با ما اصلاح کند و بر ما اعتماد داشته باشد و به ما توکل نماید، ما هم لطف خود را شامل او خواهیم نمود. کنون برای فرزندان غمگین مباش، ما وسیله‌ی معاش آنان را فراهم کردیم. از خواب بیدار شد و بسیار حمد و سپاس الهی را نمود.

هنگامی که از سفر برگشت، فرزندان به استقبال پدر شتافتند و از دیدن او خوشحالی می‌کردند؛ ولی از همه بیشتر به دختر کوچکش محبت ورزید و او را در آغوش گرفت و صورتش را بوسید و گفت: چه بسا کوچک‌های یک اجتماع از لحاظ فهم و شعور، از بزرگان آن جمعیت محسوب می‌شوند و نسبت به آنها برتری دارند. خدا به بزرگ‌تر شما از نظر سن توجه نمی‌کند؛ بلکه نظر دارد به آن‌که معرفتش در حق او بیشتر باشد.

پس بر شما باد معرفت خدا و اعتماد بر او؛ زیرا کسی که بر او توکل کند خدا هم او را و نمی گذارد.^۱

فقره دوم دعا

وَ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْفَائِزِينَ لَدَيْكَ:

و مرا در این روز از کسانی که سعادت می یابند، قرار ده.

خدایا! من را از رستگاران قرار بده؛ نه از اهل شقاوت.

کسی بدون انجام اعمال صالح، رستگار نمی شود. چنانچه شخص با خوردن زهر، هرگز سلامتی به دست نمی آورد؛ زیرا لازمه زهر، هلاکت است. همچنین از گناه، رستگاری و از اطاعت، هلاک حاصل نمی شود. بعد از اینکه در امور به خدا توکل کردی، از توجه به امور دنیا فارق می شوی و همین که سعی در عبادات کردی، رستگار می شوی.

فائزین چه کسانی هستند؟

فائز به معنای سعادت‌مند است و به کسی می گویند که خداوند او را به واسطه عمل به دستوراتش، به رحمتش وارد کرده و از عذابش دور ساخته است. چنانچه در قرآن می فرماید:

«قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۲ بگو: از عذاب روز عظیم

[یعنی قیامت] می ترسم که معصیت پروردگارم را انجام دهم.

و در آیه بعد می فرماید:

«مَنْ يُصِرْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ»^۳ کسی که از عذاب روز

قیامت در امان بماند و از او عذاب برداشته شود، پس به تحقیق به رحمت الهی وارد

۱. برگرفته از کتاب حکایت عاشقی؛ حاتم پوری کرمانی.

۲. انعام: ۱۵.

۳. همان: ۱۶.

شده است که این سعادت‌مندی آشکار است و آنان که از معصیت پروردگار خویش اجتناب می‌کنند، یقیناً خداوند از آنان راضی است که این رضایت، سرچشمه از رضایت مخلوق به قضا و قدر پروردگار است. به طوری که خداوند در قرآن می‌فرماید:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۱ خداوند از ایشان راضی است و آنان از خداوند راضی هستند که این رستگاری و سعادت‌مندی بزرگ است.

ما نیز از خداوند می‌خواهیم در این روز، ما را از کسانی قرار دهد که به فوز عظیم دست یافته‌اند.

سعادت‌مند کیست؟

۱. ایمان به خدا: قرآن مجید در سوره عصر، افرادی را از خسران مستثنی کرده است و آن افراد مؤمن و نیکوکارند؛ آنها به فلاح و رستگار نائل می‌شوند. خوشبخت کسی است که زندگی خوشایندی داشته باشد و این جز با آرمیدن در بستر خشنودی خداوند امکان‌پذیر نیست.

۲. تقوا و خودسازی: قرآن مجید پس از یازده سوگند به صراحت می‌فرماید: سعادت و رستگاری برای کسی است که جان خود را از پلیدی تطهیر کند و بدبخت کسی است که به ناپاکی بگراید.^۲

استاد مطهری می‌گوید: «پیغمبران الهی آمده‌اند که به ما راه زندگی و در ورودی زندگی و خوشبختی را نشان دهند. آمده‌اند تا به بشر بفهمانند بدی، بدکاری، هوس بازی، دروغ، خیانت، منفعت پرستی، کینه توزی و خود پرستی، راه ورودی زندگی و طریق رسیدن به سعادت و آرامش و رضایت خاطر نیست. دروازه ورودی زندگی و خوشبختی، نیکی و نیکوکاری، راستی و درستی و استحکام اخلاقی و خیرخواهی و مهربانی است. تنها ایمان و اعتقاد به معنویات و سپس نیکوکاری بر اساس آن

۱. مائده: ۱۱۹.

۲. شمس: ۹.

اعتقادات مقدس است که قلب را آرام و رضایت خاطر را تأمین می‌کند و سعادت را میسر می‌سازد.^۱

۳. یاد خدا: قرآن مجید مهم‌ترین عامل و وسیله برای خوشی و آرامش روح را، یاد خدا می‌داند و می‌فرماید: «دل آرام گیرد به یاد خدا»^۲ و روی گرداندن از یاد خدا را عامل سیه‌روزی می‌داند و می‌فرماید: «هرکس از یاد من روی گرداند، زندگی‌اش تنگ می‌شود».^۳

۴. مخلص: قال علی عليه السلام: «السَّعِيدُ مَنْ أَخْلَصَ الطَّاعَةَ»: ^۴ سعادت‌مند کسی است که طاعتش را برای خداوند خالص گرداند.

۵. پیروان علی عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا علي أن السَّعِيدَ، كُلَّ السَّعِيدِ، حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَطَاعَكَ وَتَوَلَّاكَ مِنْ بَعْدِي»:^۵ «یا علی! سعادت‌مند کامل و حقیقی کسی است که بعد از من، از تو اطاعت کند و پس از من، ولایت تو را بپذیرد.

و حضرت فاطمه عليها السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم می‌فرمایند: «خداوند متعال به وجود شما افتخار می‌کند. شما را مورد آمرزش قرار داده و علی را مشمول بخشایش خاص خود قرار داده است. جبرئیل به من خبر می‌دهد سعادت‌مند حقیقی، کسی است که علی را دوست بدارد و شقاوت‌مند حقیقی، کسی است که با علی دشمنی بورزد».

۶. اهل محاسبه: علی عليه السلام می‌فرماید: «کسی که به محاسبه نفس پردازد، سعادت‌مند می‌شود».^۶

۷. همنشین علما: قال علی عليه السلام: «جالس العلماء تسعد»:^۱ با دانشمندان همنشین باش، تا سعادت‌مند شوی.

۱. حکمت‌ها و اندرزها؛ ص ۴۰-۴۱، با تلخیص.

۲. رعد: ۲۸.

۳. طه: ۱۲۴.

۴. غرر الحکم؛ ماده سعد.

۵. امالی مفید؛ ص ۹۵.

۶. پیشین.

و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ»^۲ سعادتمندترین مردم کسی است که با افراد بزرگوار و کریم همنشین باشد.

۸. همسر، فرزند صالح و منزل شایسته:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

« إِنْ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ وَالْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ وَالْمَرْكَبُ الْهَيَّئِي الْوَلَكْدُ الصَّالِحُ »^۳ از سعادت مرد مسلمان است که همسر شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار و فرزند شایسته داشته باشد.

با توجه به اینکه، این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هرکس نقش موثری دارد و می تواند از عوامل پیروزی باشد، وسعت مفهوم سعادت، در منطق اسلام روشن می شود.

۹. عمل صالح: قرآن کریم اموری همانند جهاد در راه خدا، امر به معروف، نهی از منکر، شکر نعمت های الهی و توبه را سبب حیات و سعادت انسان می شناسد.

۱۰. پندپذیری: امام علی عَلِيٌّ می فرماید: «السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ»^۴ سعادتمند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد.

۱۱. عاقبت به خیری: امام صادق عَلِيٌّ از امام علی عَلِيٌّ نقل می کند: «حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان، با عمل سعادتمندان ای پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر، با عمل شقاوت مندان ای خاتمه یابد»^۵.

۱. همان.

۲. بحار الانوار؛ ج ۷۴، ص ۱۸۵.

۳. همان؛ ج ۱۰۴، ص ۹۸.

۴. نهج البلاغه فیض الاسلام؛ خطبه ۸۵.

۵. تفسیر نمونه؛ ج ۹، ص ۲۵۰.

۱۲. آخرت گرایی: از دیدگاه حدیث، خوشبخت، دنیا را (که فقط برای امتحان در مسیر راه انسان قرار گرفته) رها می کند یا از تعلقاتش به آن می کاهد و در مسیر آخرت گام بر می دارد.

نتیجه:

اگر اسبابی را که برای سعادت در احادیث ذکر شده، با توجه به عینیت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر را با اسباب و نشانه های خرافی مقایسه کنیم، به این واقعیت می رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسیاری از کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی و عدد سیزده را سبب بدبختی می دانند و چه بسیار انسان هایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات، از زندگی باز مانده اند. اسلام بر تمام این پندارهای خرافی، قلم بطلان کشیده و سعادت انسان را در گروهی فعالیت های مثبت و نقاط مثبت اخلاقی و طرز تفکر و عقیده هرکس می داند که نمونه هایی از آن در احادیث فوق بیان شد.

فقره سوم دعا:

وَاجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُقْرَبِينَ إِلَيْكَ:

و مرا در این روز از کسانی قرار ده که مقرب درگاه تو می باشند.

از مقام رستگاری بالاتر، مرتبه قرب الهی است. مقام قرب هم به سادگی حاصل نمی شود؛ بلکه باید شبیه خدا شوی و صفات را شبیه صفات خدا کنی. از این رو بعد از خواستن مقام صلاح و رستگاری، در این فقره سوم دعا می خواهیم خداوند ما را به مقام قرب خود برساند؛ زیرا هر چه خیر است، در قرب است و برای همین بندگان خالص خداوند این مقام را می خواستند و هر چیزی که باعث حصول این مقام می شد، انجام می دادند؛ اگرچه مشقت و صدمه در آن بوده است.

پس رستگاری، با اطاعت و قرب، به واسطه متصف شدن به صفات نیک و دوری از صفات بد حاصل می شود.

از یکی از بزرگان روایت است که شبی در قبرستان دیدم چهار نفر، مرده ای به دست گرفته و می آیند. گفتم: آیا شما او را کشته اید؟ گفتند: به مسلمان گمان بد مبر! به سمت قبری رفتند که زنی در کنار آن نشسته بود. رفتیم و جریان را پرسیدیم. آن زن

گفت: این پسر من است که پسری فاسق، شراب‌خوار و بدکار بود و همه او را به بدکاری می‌شناختند. آن‌گاه که وقت مرگش فرا رسید، وصیت کرد که ای مادر! اول: طنابی به گردن من بینداز و در این خانه بگردان و بگو: ای پروردگار! این است بنده گریختهٔ بدعمل که به دست سلطان اجل گرفته شده، او را بسته نزد تو آوردم.

دوم: جنازهٔ من را در شب بردارید، تا مردم مرا لعنت نکنند.

سوم: خودت مرا در قبر بگذار. شاید خداوند به خاطر موی سفیدت به من رحم کند. وقتی مُرد، من به وصیت او اقدام کردم و ریسمانی به گردنش انداختم، خواستم او را در خانه بگردانم که صدایی شنیدم که:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱

این چه کاری است که با دوستان ما انجام می‌دهی و چه گستاخی است که روا می‌داری؟ مگر نمی‌دانی که خداوند با بندگان خود مهربان است.

انجام واجبات، مایه تقرب به خدا

مقام «قرب»، از مقامات بالای عرفانی است که هرکس را توان رسیدن به آن نیست؛ اما در قالب ادعیه‌ای که برای ما از جانب اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است، این مضمون به چشم می‌خورد. در دعای کمیل می‌خوانیم:

«خدایا! من به وسیله ذکر تو، به تو نزدیکی می‌جویم»^۲

و یا در دعایی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام وارد است:

«پروردگارا! من به جود و کرم تو، به تو نزدیکی می‌جویم»^۳

در زیارت‌نامه برخی از ائمه هم می‌گوییم:

«من به واسطه ولایت شما، به خداوند تقرب می‌جویم»^۴

۱. یونس: ۶۲.

۲. مفاتیح‌الجنان؛ دعای کمیل.

۳. کافی؛ ج ۲، ص ۵۴۵.

۴. المقتعه؛ ص ۴۷۷.

در ضمن، علمای فقه فرموده‌اند: باید هر عمل عبادی را به نیت تقرب یا «قُرْبَةً اِلَى اللَّهِ» به جای آورد تا مقبول حضرت حق واقع شود.
 پس این مقام قرب، همان است که ما اعمالمان را برای رسیدن به آن انجام می‌دهیم و در تمام ادعیه، از خداوند می‌خواهیم ما را به این جایگاه برساند.
 بر این اساس باید تلاش کنیم با عبادت‌های گوناگون، خود را به خدا نزدیک کنیم.

فقره چهارم دعا:

بِإِحْسَانِكَ يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ:

به حق احسانت، خواسته‌های من را اجابت کن. ای کسی که غایت طالبین تویی!

معنا و مفهوم احسان

احسان و نیکوکاری، از اموری است که در حوزه عمل اجتماعی و هنجارهای پسندیده قرار می‌گیرد و یکی از فضیلت‌های اخلاقی نیز به شمار می‌رود و هر کسی که از فطرت سالم برخوردار باشد، زبان به ستایش و تحسین اهل احسان و نیکوکاران می‌گشاید. یکی از بهترین مکارم اخلاق و فضایل و کلید همه خیرات، احسان می‌باشد.

در حدیث معتبری آمده است سه خصلت باعث دوام عمر و عافیت و نعمت می‌شود:

۱. طولانی کردن غذا خوردن؛
۲. طولانی نمودن رکوع و سجود نماز؛
۳. احسان به بندگان خدا.

احسان در قرآن

قرآن محسنان را کسانی دانسته است که ایمان به خدا، رسول، قرآن و آخرت دارند و در کنار رسول، در این راه تلاش می‌کنند و به دیگران نیکی می‌کنند و این

نیکی آنان، به گونه‌ای شایسته و کامل انجام می‌گیرد. احسان به بندگان خدا، به ویژه احسان به والدین، بسیار سفارش شده است.

احسان در روایات

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «آیا خبرتان نکنم از بهترین اخلاق دنیا و آخرت؟

۱. گذشت از کسی است که به تو ظلم کرده است.
۲. برقراری رابطه، با آن‌که با تو قطع رابطه کرده‌اند.
۳. احسان و نیکی به آن‌که به تو بدی کرده است»^۱.

مصادیق احسان خداوند

در آیات قرآن، نیکی خداوند به بندگان، چه در دنیا و آخرت و چه در زمینه نیازهای روحی و روانی یا در حوزه امور مادی، با عنوان مصداق احسان شمرده شده است. از این رو قرآن از زبان حضرت یوسف، تبیین می‌کند که رهایی وی از زندان و بازگشت خانواده به سوی او، از مصادیق احسان خداوند به آن حضرت بوده است. آن حضرت علیه السلام می‌فرماید:

«إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي»^۲.

در این آیه، آمدن خاندان یعقوب علیه السلام به سبب جایگزینی زندگی به مصر، به جای بادیه نشینی، رهایی آنان از خشک‌سالی و نیز قحطی، به دنبال مرگ احشام، همچنین پایان دادن به جدایی یوسف علیه السلام و خانواده‌اش، نیکی خدا به وی خوانده شده است.^۳

۱. منیه‌المزید؛ ص ۳۲۳.

۲. یوسف: ۱۰۰.

۳. مجمع‌البیان؛ ج ۵، ص ۴۰۶ و المیزان؛ ج ۱۱، ص ۲۷۴.

قرآن ثروت و دارایی را نیز مصداقی از نیکی خدا برمی شمارد و گنج قارون را از زبان بنی اسرائیل، احسان خدا به وی می داند.^۱

بنابراین هرگونه نعمتی که خداوند به انسان می بخشد، به دلیل آنکه کار نیک کامل و شایسته و بی هیچ چشم داشت و متنی است، مصداق احسان می باشد.

حضرت یوسف روزی بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و جبرئیل امین نیز حضور حضرتش ایستاده بود. ناگهان جوانی با لباس های چرکین از کنار کاخ او گذشت. جبرئیل عرض کرد: این جوان را می شناسی؟

حضرت فرمود: خیر نمی شناسم. جبرئیل فرمود: این جوان، همان طفل است که هنگام تهمت و گرفتاریت در پیش عزیز مصر، میان گهواره شهادت به پاکی تو داد.

حضرت یوسف فرمود: پس این جوان به گردن ما حق بزرگی دارد. دستور داد فوراً مأمورها وی را بیاورند و به او لباس های فاخر بدهند و از آلودگی نجاتش دهند و حقوقی را هر ماهه برای وی مقرر سازند.

جبرئیل با دیدن این منظره، خود را متبسم و متعجب نشان داد. حضرت یوسف فرمود: مگر عطای من درباره او کم بود؟ جبرئیل فرمود: تبسم من از آن است که مخلوقی در حق مخلوقی شهادت به پاکی دهد، چنین پاداشی می گیرد؛ پس کسانی که درباره خداوند متعال، یک عمر شهادت بر وحدانیت او می دهند و سبحان الله می گویند، خدا درباره آنها چه احسانی خواهد کرد!

ویژه وفات ام‌المؤمنین، حضرت خدیجه کبری علیها السلام

دهم رمضان، سالگرد وفات ام‌المؤمنین، حضرت خدیجه کبری علیها السلام می‌باشد. با توجه به اینکه این بانوی بزرگوار، حق بسیار بزرگی بر گردن تمامی مسلمین دارند، مناسب دیدم مطالبی در خصوص شخصیت ایشان بیان گردد.

الف) شناسنامه خدیجه

حضرت خدیجه، پانزده سال قبل از عام الفیل و ۶۸ سال قبل از هجرت نبوی، در شهر مکه دیده به جهان گشود. ایشان پس از ۶۵ سال زندگی با شرافت و فضیلت، سرانجام در تاریخ دهم رمضان سال دهم بعثت و سه سال قبل از هجرت رسول خدا به مدینه، به لقاءالله پیوست.

نام او «خدیجه» و کنیه‌اش «ام‌هند»، نام پدرش «خویلدابن‌اسد» و نام مادرش «فاطمه، دختر زائده‌بن‌الاصم» می‌باشد.^۱

پدر و مادر خدیجه، با چند واسطه به «لوی‌بن‌غالب» می‌رسد که جد اعلای پیامبر خداست و مادر مادر خدیجه، «هاله» دختر عبد مناف، از اجداد پیامبر اسلام است؛ بنابراین خدیجه، هم از طرف پدر و هم از سوی مادرش، با پیامبر اسلام هم‌نسب می‌باشد.^۲

خدیجه، این بانوی آگاه و پاک‌سرشت و این دلباخته‌ی فضیلت و معنویت، که اعتقاد به حق و حقیقت و تمایل به فضایل و کمالات، از خصایص ذاتی او بود، از همان دوران جوانی نیز یکی از مشهورترین زنان حجاز و عرب به شمار می‌رفت. وی

۱. علی‌اکبر بابازاده؛ سیمای زنان در قرآن؛ ص ۲۳.

۲. شیخ عباس قمی؛ سفینه البحار؛ ج ۱، ص ۳۷۹.

که نخستین زن تاجر عرب و یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های تجاری حجاز بود؛ حتی پیش از ازدواج با پیامبر نیز از شهرتی شایسته برخوردار بود. چنان‌که نام وی نه تنها در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ اعراب و قبایل عرب و در آثار و نوشته‌های مورخین غیراسلامی نیز به عظمت و تجلیل، یاد شده است...^۱

ازدواج خدیجه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در آن زمانی که خدیجه در جایگاه زن نخست عرصه تجارت، نام و شهرت یافته بود، پیامبر اسلام دوران جوانی خود را طی می‌کرد. در آن سال‌ها مردم پیامبر اسلام را به دلیل پاکی و راستی و درستی فوق‌العاده و امانت‌داری بی‌مانندی که از خود نشان داده بود، به لقب «محمد امین» می‌شناختند و همه‌جا نام او را توأم با این صفت گویا و رسا که نشان‌دهنده یکی از خصلت‌های ویژه آن حضرت بود، بر زبان می‌آوردند.

این آوازه درستی و امانت که در مکه گستره شده بود، خدیجه را نیز به سوی این جوان درست‌کار و امانت‌دار، جلب و جذب کرد. به طوری که در پی ملاقاتی که در حضور ابوطالب با محمد امین انجام داد، وی را قافله‌سالار کاروان تجارتنی و سرپرست امور مربوط به داد و ستدهای خود برگزید. بدین‌سان پیامبر عالی‌قدر اسلام، در دوران جوانی چندین بار با کاروان خدیجه به سفرهای تجارتنی رفت و با هوش سرشار و اندیشه منطقی و داد و ستدهای معقول و درست، سود فراوان به دست آورد و به مکه بازگشت. همین توفیق غیرمنتظره در امر تجارت که خدیجه پیش از آن هرگز نظیرش را ندیده بود، توجه، اعتماد و اطمینان خردمندترین زن حجاز را بیش از پیش به درستی و امانت‌داری محمد امین، جلب کرد.

خصوصیات بی‌مانند محمد صلی الله علیه و آله این اندیشه را از ذهن او زدود. عظمت روح و تعالی فکر و والایی روش زندگی محمد صلی الله علیه و آله برای او چنان جاذبه‌ای داشت که به یک‌باره، از تصمیم پیشین خود بازگشت و بر آن شد که زندگی خود را با زندگی چنان مرد یگانه‌ای پیوند زند و درهم بیامیزد.

۱. تذکره‌الخواص؛ ج ۲، ص ۳۰۲.

جاذبه صداقت و راستی و پاکی محمد امین چنان بود که حتی بر غرور خدیجه نیز فائق آمد. به طوری که خود داوطلبانه قدم پیش گذاشت و به آن جوان والا و بی‌مانند، پیشنهاد ازدواج داد. یک روز محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به ملاقات خود طلبید و در این دیدار پرده از راز دل برگرفت و به صراحت از آنچه در اندیشه داشت، سخن گفت: «ای محمد! من تو را مردی شریف و امانت‌دار و انسانی در اوج اصالت و صداقت و پاکی و راستی یافتم که خود را پاک و مطهر نگاه داشتی و کمترین غباری، از ناچیزترین آلودگی‌ها نیز بر دامنت ننشسته است. تو خوش خلق و امین و راست‌گویی. از راست‌گفتن به هیچ قیمتی باک نداری و اصالت‌های انسانی خود را در برابر هیچ چیز فرو نمی‌نهی. این خصوصیات انسانی و خصلت‌های برجسته و شایسته‌ات، مرا چنان جلب و جذب کرده که اکنون میل دارم پیشنهاد همسری و هم‌آشپایی با تو را مطرح کنم. اگر با پیشنهاد من موافقی، من آماده‌ام تا هر وقت که مناسب باشد، مراسم ازدواج را به جا آوریم»^۱.

چنین بود که مقدمات ازدواج محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خدیجه، صورت پذیرفت و گفتگو درباره این وصلت فرخنده، به مرحله تصمیم و تدارک رسید. خدیجه در این ازدواج، نه تنها آداب و رسوم خواستگاری را دیگرگونه ساخت؛ بلکه همه سنت‌های دست و پاگیر ازدواج را که آن زمان در میان اعراب جاهلی رواج داشت، زیر پا نهاد. حتی در مورد مهریه نیز دست به کاری زد که پیش از آن، کسی نظیرش را ندیده بود. با آنکه خواستگاران قبلی ثروت‌های کلان و نقدینه‌های گران، در اختیار داشتند و مهریه‌های سنگین و خیره‌کننده عرضه می‌داشتند، باز خدیجه در مورد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتار دیگری در پیش گرفت. بدین ترتیب مهریه را نیز به جای آنکه از سوی مرد باشد، از مال و ثروت خود قرار داد و مبلغ چهار هزار دیناری را که برای مهریه از آن سخن رفته بود، از دارایی سرشار خود، به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدیه داد.

خدیجه در قرآن

حضرت خدیجه، نخستین ام‌المؤمنین است که در قرآن مجید با عنوان یکی از زنان پیامبر مورد توجه است و به طور مشخصی نیز در سوره «ضحی» آیه هشتم، به نام و اوصاف او اشاره گردیده است. ایشان قبل از ازدواج با پیامبر، ثروتمندترین شخص جزیره‌العرب بود و حدود هشتاد هزار شتر داشت و کاروان‌های تجارتهای او، شب و روز در طائف، یمن، شام، مصر و سایر بلاد در حرکت بودند. همچنین برده‌های بسیار داشت که به تجارت اشتغال داشتند؛ اما پس از ازدواج با پیامبر، همه اموالش را، چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، در اختیار پیامبر گذاشت، تا آن حضرت هرگونه که خواست، آن اموال را در راه خدا به مصرف برساند. به گونه‌ای که پیامبری که فقیر بود، بی‌نیاز شد و خداوند در مقام بیان نعمت‌های خود به پیامبر اکرم، از جمله می‌فرماید:

« وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى »^۱: خداوند تو را فقیر یافت و بی‌نیاز نمود.

اینکه نام وی، در آدرس مذکور در قرآن مجید مورد توجه قرار گرفته، در تفسیرهای عامه و خاصه و در روایات اهل بیت آمده است و تصریح کرده‌اند که مراد از «بی‌نیازساختن پیامبر» مال و بخشش خدیجه بود که همه را در طبق اخلاص گذاشته و برای پیشرفت دین مبین اسلام در اختیار پیامبر قرار داد.^۲

خدیجه در روایات

پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای رسول خدا! این خدیجه است. هرگاه نزد تو آمد، بر او از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان.

۱. ضحی: ۸.

۲. سیمای زنان در قرآن؛ ص ۲۳.

«أَنْ أُبَشِّرَ خَدِيجَةَ بَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ لَأَصْخَبَ فِيهِ وَ لَأَنْصَبَ»^۱ و او را به خانه‌ای از یک قطعه [از زبرجد] در بهشت، که در آن رنج و ناآرامی نیست، مژده بده.

ایمان و فداکاری خدیجه

امیرمؤمنان در «خطبه قاصعه» می‌فرمایند: «روزی که رسول خدا به پیامبری رسید، نور اسلام به هیچ خانه‌ای وارد نشد، جز به خانه پیامبر و خدیجه که من سومین نفر آنان بودم که نور وحی و رسالت را می‌دیدم و عطر نبوت را استشمام می‌کردم».^۲

خدیجه از نظر ایمان و عقیده به جایی رسیده بود که خدا و پیامبر و ملائکه او را دوست داشتند و بر ایمان او مباحثات می‌کردند و او را افضل زنان پیامبر و جزء برترین زنان عالم و جهان معرفی می‌نمودند. خدیجه زنی است که پیامبر خدا در حق او می‌گوید: «ای خدیجه! خداوند متعال، هر روز چندین بار به وجود تو، به ملائکه‌اش مباحثات می‌کند».^۳

آری! خدیجه زنی بود که در اثر ایمان و فداکاری، به جایی رسید که خداوند به او سلام می‌رساند. او نه تنها این همه ناملایمات را تحمل کرد؛ بلکه تمام تلخی‌های سیاسی و اجتماعی آن روز را که قلب نازنین پیامبر خدا ﷺ را مجروح می‌ساخت، ترمیم نموده و وی را در ادامه سیر الهی‌اش یاری داد و مایه آرامش شوهر گشت.

خدیجه، جزء چهار زن بهشتی

پیامبر ﷺ فرمود: «بهشت مشتاق چهار زن است:

۱. مریم، دختر عمران؛
۲. آسیه، دختر مزاحم و همسر فرعون؛
۳. خدیجه، دختر خویلد و همسر رسول خدا؛

۱. بحار الانوار؛ ج ۱۶، ص ۸.

۲. نهج البلاغه فیض الاسلام؛ ص ۸۱۱.

۳. علی‌اکبر بابازاده؛ تحلیل سیده فاطمه زهرا؛ ص ۳۷.

۴. فاطمه علیها السلام، دختر محمد ﷺ. ۱.

خدیجه در آینه معراج پیامبر

طبق پاره‌ای از نقل‌ها معراج پیامبر از خانه خدیجه علیها السلام آغاز شد و بازگشت آن نیز در خانه خدیجه روی داد. روایت شده از امام باقر علیها السلام: «جبرئیل، مرکب براق را شبانه کنار در خانه خدیجه آورد و در آن خانه به محضر رسول خدا رسید. آن حضرت را از خانه بیرون آورد و بر مرکب براق سوار نموده و از مکه به سوی بیت‌المقدس سیر داد».^۲

برای اینکه به مقام درخشان حضرت خدیجه در رابطه با مسئله معراج پیامبر بیشتر پی ببریم، نظر شما را به روایت زیر جلب می‌کنم:

ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمان‌ها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟» جبرئیل گفت: «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه برسانی». پیامبر ﷺ وقتی به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه ابلاغ کرد.

خدیجه علیها السلام گفت:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى جِبْرِئِيلَ السَّلَامُ»^۳

همانا ذات پاک خدا سلام است و از اوست سلام و سلام به سوی او بازگردد و بر جبرئیل سلام باد.

وفات حضرت خدیجه علیها السلام

این مطلب بیانگر اوج مقام حضرت خدیجه در پیشگاه خداست و آوردن کفن، از سوی خدا برای خدیجه در کتاب الخصائص الفاطمیه نقل شده: هنگامی که حضرت

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۵۳ - ۵۴.

۲. بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۲۱۶.

۳. همان؛ ج ۱۶، ص ۷.

خدیجه رحلت کرد، فرشتگان رحمت از جانب خداوند، کفن مخصوصی برای خدیجه نزد رسول خدا آوردند و این افزون بر اینکه مایه برکت برای خدیجه بود، مایه تسلی خاطر رسول خدا گردید. و به این عنوان، تقدیر و تجلیل جالبی توسط خداوند، از حضرت خدیجه به عمل آمد.

پیامبر اکرم، پیکر مطهر حضرت خدیجه را با آن کفن پوشانید. سپس جنازه او را با همراهان، به سوی قبرستان معلی بردند تا در کنار مادرش حضرت آمنه به خاک بسپارند. در آنجا قبری برای حضرت خدیجه آماده کردند. رسول خدا در میان آن قبر رفت و خوابید، سپس بیرون آمد و آن گوهر پاک را در آنجا به خاک سپرد.

با اینکه حضرت رسول پس از وفات خدیجه، با برخی از زنان دیگر مانند عایشه، صفیه، ام سلمه و... هم وصلت نموده؛ ولی در تمام مدتی که همسران دیگری در خانه داشت، باز از خدیجه به شایستگی یاد می‌کرد، نام او را با احترام می‌برد و همواره خاطره او را گرمی و عزیز می‌داشت. چنان‌که درباره‌اش می‌فرمود: «هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصیب نفرموده است. او روزی که من نیاز به کمک داشتم، به یاری‌ام آمد و دستم را با مهر و عطوفت گرفت. روزی به من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من کفر می‌ورزیدند و روزی مرا تصدیق کرد، که جهانیان تکذیب می‌کردند. خداوند از او به من اولادی همچون فاطمه، عنایت کرد».

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «وقتی حضرت خدیجه وفات کرد، فاطمه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پناه برد، به دور پیامبر می‌چرخید و می‌گفت: پدر جان! مادر من کجاست؟ همان وقت جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: ای رسول خدا! پروردگارت امر فرمود به فاطمه علیها السلام سلام برسانی و بگویی مادرش در خانه‌ای است از یاقوت و زبرجد که اتاق‌هایش از طلا و ستون‌هایش از یاقوت قرمز ساخته شده و با آسیه و مریم همنشین است».